

گزارش محتوایی نشست علمی

«امکان سنجی و منطق اکتشاف عرفان اهل بیتی» /

استاد حسن رحیم پور ازغدی

حجت الاسلام دکتر محمدجواد رودگر

با سلام و خوش آمدگویی خدمت استادان و حضار محترم؛ همچنین از حضور ارزشمند استاد گرامی آقای دکتر رحیم پور ازغدی تشکر می‌کنم. ایشان از سربازان جنگ نرم در عرصه‌های مختلف تفکر دینی و اسلامی است و در محافل روشنفکری دانشگاهی از عناصر تأثیرگذار و پرثمرند و مباحثی که ارائه می‌کنند، به‌خصوص بحث امکان‌سنجی و منطق اکتشاف عرفان اهل بیتی، از دیدگاه‌هایشان بهره‌مند خواهیم شد.

طرح این مسئله از این زاویه مطرح شد که عرفان اهل بیتی هم از جهت ایجابی دارای فواید و ثمرات بسیاری است، هم در حوزه‌های معرفتی و هم سلوکی و معنویتی و به‌ویژه در گام دوم انقلاب و نیازهای مد نظر و به‌خصوص برای جوانان تشنه معرفت و معنویت مؤثر خواهد بود. از جهت سلبی هم در برابر عرفان‌های انحرافی، چه در درون عرفان اسلامی و چه عرفان‌های سکولار، لیبرال و معنویت‌های نوپدید، طرح عرفان اهل بیتی می‌تواند در این زمینه بسیار کمک‌رسان بوده، جامعه اسلامی را بیمه کند؛ البته به شرط ترویج و تبیین درست آن. مستحضرید که در باب نسبت بین عرفان اهل بیتی و عرفان موجود، سه دیدگاه کلی و کلان وجود دارد که ذیل آنها دیدگاه‌های خردتری وجود دارد که یکی از آنها نظریه

عینیت و این‌همانی بین عرفان مصطلح موجود و عرفان اهل‌بیتی است. دوم نظریه این‌نه‌آنی بین عرفان اسلامی مصطلح موجود و عرفان اهل‌بیتی و دیگری نیز آن را از نوع عام من وجه می‌داند. ما هم در طرح عرفان اهل‌بیتی که در گروه عرفان به دنبال آن هستیم، مواجهه ما با عرفان مصطلح موجود، ایجابی است نه سلبی. این موضع اسلامی معرفتی این‌گروه در طرح عرفان اهل‌بیتی بوده و به دنبال تولید ادبیات عرفان اهل‌بیتی بر اساس مکانیزم‌ها و روش‌های علمی هستیم. برگزاری این نشست هم در همین راستاست؛ در مکتب تفکیک، چه متقدمان، چه متأخران و چه معاصران. تقاضا می‌کنیم دیدگاه‌تان را درباره مسائل معرفتی متناظر بر حکمت متعالیه و بحث‌هایی که به حوزه عرفان معطوف‌اند، بیان نمایید.

استاد حسن رحیم‌پورازغدی (ارائه‌دهنده)

بسم الله الرحمن الرحيم. ضمن عرض سلام و ادب خدمت عزیزان. کمبودی که امروزه با آن مواجه هستیم، گفت‌وگو بین حلقه‌های فکری یا همان مکاتب در حوزه عقایدی و معرفتی و به طبع در دیگر حوزه‌هاست. اینکه مرز بین عرفان اهل‌بیتی و عرفان غیراهل‌بیتی چیست، نیاز به عزم جمعی دارد؛ به‌خصوص در قم، مشهد و حوزه‌های شیعی دیگر. ما جلسات و حلقه‌ها جداگانه داریم که هر کدام در جمع خودشان صحبت می‌کنند و برای حلقه‌هایشان نیز نام برگزیده‌اند و به هم نسبت تکفیر دارند. مسئله هم که مسئله جدیدی نیست. ما مشکل گفت‌وگو داریم. بنده از نزدیک با هر دو جریان مرتبطام؛ هم به لحاظ طلبگی و هم به لحاظ حشر و نشر با آنها؛ لذا کاملاً احساس می‌کنم که اینها درها را به روی هم بسته‌اند و تنها مراجعه به قصد مناظره است و القای کفر و جعل و انحراف نسبت به هم. کسانی که به اسم تفکیک مرز مشخص مکانیکی بین عرفان و دین یا عقل و شهود و وحی و نقل و در بسیاری از تعابیر -که به سمت تکفیر هم می‌روند- حتی متعلقات موضوع احکام خودشان را هم نمی‌توانند به‌درستی مشخص کنند که در پی اثبات و نفی چه چیزی



هستند؛ از سوی دیگر هم کسانی هستند که به چشم بچه صغیر و کسی که چیزی از عرفان و فلسفه نمی‌فهمد، نگاه می‌کنند و با برخی عالمان این گونه صحبت می‌کنند و حتی ذره‌ای احتمال نمی‌دهند که در مواردی تفسیر به رأی کرده‌اند و تفسیر این‌آیه در هیچ یک از قالب‌های عقل، وحی و نفس این حدیث به بحث ربطی ندارد و بهتر است به عنوان نقل مستقل بیان کنند و هیچ یک را بر دیگری تحمیل نکنند.

در عصری که حوزه شیعه تحت فشار است باید تلاش کنیم با مباحث معارفی بتوانیم این شکاف را بعد از فاصله‌گرفتن دو سر این طیف، برطرف کنیم. آنهایی که اینها را نادان و بی‌سواد و سطحی می‌دانند و اینهایی که آنها را نفوذی و التقاطی می‌گویند.

اگر هم التقاط در عقاید هست، از التقاط در یونان و ایران باستان و هند شروع شده و اولین التقاطیان ابن‌عربی و ملاصدرا هستند و شما باب التقاط را باز کردید. عرفان انحرافی از شما شروع شد. اصلاً عرفان و معنویت انحرافی شما هستید و با این متدولوژی که هر چیزی را می‌توان به قرآن و سنت نسبت داد، ولو خلاف آن باشد بدون هیچ قرینه عقلی یا لفظی، این باب باز شد که بعدها شیخیه و بابیه و... گسترانند. آنها ابتدا از ملاصدرا عرفان انحرافی یاد گرفتند و از ابن‌عربی آموختند که چگونه می‌شود آیات و روایات را تفسیر به رأی کرد و خلاف ظاهر آن حکم داد.

باید ببینیم دغدغه دو طرف را چیست. یک دغدغه این است که چرا به نام دین حرف می‌زنید؟ سخنانی که ربطی به قرآن و سنت ندارد. هم قبل و هم غیر از اینهاست. حتی در جاهایی مغایر و بلکه مابین است. چنین مواردی اجمالاً وجود دارد اما چرا اینها را انکار می‌کنند. یک دغدغه هم از این طرف است که چرا سطحی به مسائل نگاه می‌کنید. چه کسی گفته که حقایق اسلام تماماً تأسیسی است و جامع و مانع، به نحوی که هیچ یک از حقیقت قبل از پیامبر و قبل از اسلام و اهل بیت گفته نشده است. پس انبیا چه کار می‌کردند؟ پس حجت عقلی چه بود؟ پس هر قدر که عقل فطری و برهان است، اینها

چیست؟ حال بحث مشترک معنوی اصطلاحات ما و اینها و مشترک لفظی است یا اینکه اصلاً مشترک نیست و نوعی کلاهبرداری است... خودش دغدغه است.

یک دغدغه، التقاط است و یک دغدغه قشری‌گری و سطحی‌نگری و این نزاع گرچه مشابه آن بین اهل سنت وجود دارد و هم در فقه بین احناف و اشاعره که حتی بر سر این تعبیر با هم جنگیدند و هم در مباحث کلامی و عقایدشان است. از ابن تیمیه و جریان حنبلی تا روشنفکران دینی و حتی بازسازی اعتزال بین اهل سنت تحت عنوان روشنفکری دینی. این مخصوص جهان اسلام هم نیست. در جهان مسیحیت بحث سر تفسیر کتاب مقدس، جریان‌های بنیادگرای نص‌گرا که همین پروتستان‌ها بخش مهمی از آنها بودند. سپس از درون همین بنیادگرایی پروتستان اندیشه و تفسیرهای خلاف ظاهر بیرون آمد که هر کس قرار شد خودش تفسیر کند و لذا با قرائت‌های رسمی نقد کنند و در نهایت باب قرائت‌بازی راه افتاد؛ لذا وقتی در باز شد، دیگر بسته نشد.

مرز دقیق تفسیر و تأویل کجاست؟ مرز تأویل درست و غلط و مرز تفسیر و تفسیر به رأی کجاست؟ اصل مسئله که دغدغه مهمی است، بین مسیحیان، یهودیان حتی بوداییان وجود دارد که علی‌رغم اینکه متن غیر متناقض همانند قرآن ندارند و از الهی‌ترین تا مزخرف‌ترین متون در کتاب‌های مقدس اینان موجود است، ولی ما نمی‌توانیم این گونه که دیگران برخورد کردند، مواجهه کنیم.

عرض من این است که باب گفت‌وگو تقریباً بسته است؛ اما باید بکوشیم این باب گفت‌وگو را باز کنیم. با حذف دو بخش افراطی این دو طیف، تکفیری‌های آن طرف و این طرف که کسی جز خوشان را قبول ندارند و صریحاً برخی آیات را خلاف نص تفسیر می‌کنند که تهمتی از این بالاتر نمی‌توان به آیات قرآن بست؛ لذا اصل مسئله این است که یک طیف متوسط و معتدل برقرار کنیم. به نظرم چون دو طرف به مرجعیت وحی قایل‌اند و حداقل معیار عقل را می‌پذیرند و مشترکاتی دارند، قاعدتاً نزاع باید صغروی باشد نه



کبروی. ظاهرش که کبروی است؛ چراکه دو مکتب‌اند. اینها می‌گویند شما تفسیر به رأی دارید و ضد اسلام و غیر اسلام را به نام اسلام تمام می‌کنید و این طرف هم مدعی‌اند شما اصلاً متوجه نیستید ما چه می‌گوییم و همه بحث بین متون فلسفی عرفانی با کتاب و سنت بحث عنب و اودوم و انگور است.

ما روی دو نقطه متمرکز می‌شویم که یکی بحث معرفت‌شناسی است و اینکه معرفت عقلی و شهودی و وحیانی آیا واقعاً سه سنخ معرفت‌اند با مرزبندی‌های کاملاً مشخص. دوم به لحاظ معرفت‌شناسی عرفانی که از عقل و نقل عبور می‌کند و می‌گوید عقل فراتر از این مباحث شهودی است. شما که در حوزه شهود از فراعقل سخن می‌گویید و از آن طرف دیگر از موضع فراتر یعنی از موضع بالا با نقل برخورد می‌کنید و مثل خمیر در مواردی با نقل بازی می‌کنید، با اینها چگونه می‌شود و باید سخن گفت؟ از سوی دیگر از ترس این تأویلات و این قبیل بازی‌ها با عقل و نقل. چون عرفان قرار است هم فوق فلسفه باشد و هم فوق متن و نص و کلام. از ترس اینکه برداشت‌های متناقض صورت نگیرد، یک‌باره باب تأمل را ببندند و همه چیز به سمت ظاهرگرایی و مظاهر برود و حتی با ضعیف‌ترین قرینه و حتی قرینه‌های قوی علیه ظواهر می‌چسبند. در حوزه عقل‌گره مهمی هست به نام معرفت‌شناسی که به آن اشاره می‌کنیم، باید ببینیم راه حل آقایان در چیست؟ این را کسانی که در حوزه عرفان نظری کار می‌کنند، باید پاسخ بدهند. البته پاسخ هم داده‌اند؛ ولی قصد داریم قدری شفاف کنیم. آن گروه هم باید در باب نقل و روش و مفهوم استنباط از نقل مقداری دقیق‌تر توضیح دهند. با توجه به اینکه در خصوص مسائلی که مربوط به کشف شهود می‌شود هم اخبار لزوماً منسجم نیست و لذا اخبار شفاف و غیر شفاف و اخبار مشکوک و مخدوش، متناقض و بی‌سند داریم و هم اینکه هر نوع نقل خبر و هر نوع رجوع به نص را می‌گویید ظاهرگرایی و نواخباری است. از طرفی ملاک صحت و خطا و حق و بطلان در کشف و شهود چیست و در نهایت مجدداً دو معیار می‌دهید که تا آن مشکلات

حل نشود، باز معیار قلمداد نمی‌شود؛ چراکه آخرین معیار که حتی صاحب تمهید القواعد و دیگر بزرگان ارائه می‌کنند، در نهایت می‌پذیریم که تمامی مکاشفات اهل معنا نمی‌توانند از باب بدیهیات و علم ظهوری باشد. اینها که خودشان هم مقلدند نه مؤسس. به هر حال این فکر از مشروطه تا به امروز در حال تزریق شدن است که چرا عده‌ای بتوانند به اسم عرفان سکولاریزم را توجیه کنند و در برابر شریعت بایستند و از ایمان - نه دین - یا دین منهای شریعت حرف بزنند. شریعت فردی عبادی - چه برسد به شریعت جمعی و تمدن‌ساز - حفره‌هایی دارد؛ ولی از این طرف مرز این جریان که مخالف التقاط فلسفی - عرفانی در تفسیر نص الهی است، معیارشان چیست و مرز شما با این جریان نوحنبلی و مانند اینها چیست که هر چه در قرآن و سنت صریحاً نیست، بدعت حساب می‌کنید. به نظرم تعریف جدیدی از بدعت ارائه کردند. من گاهی در صحبت با برخی از اینان می‌گفتم که به نظرم شما در تعریف بدعت، بدعت گذاشتید؛ چون می‌گویید چه در حوزه نظر چه عمل چه عقاید چه احکام، هر چه عیناً در نص نیست، بدعت است. این شد تعریف بدعت؟ بدعت یعنی خلاف نص. خلاف آن صحبت کردن. یا چیزی را بگویی در او نیست و به او نسبت بدهی. اما اگر شما کشفی عرفانی داشتید یا کشف فلسفی و برهانی کردید و هر مسئله خاص جزئی را عیناً در نص نیافتید، کجای این بدعت است؟ اگر مخالف با اصول نیست، یک بحث و تعبیر جدیدی است؛ منتها بحث این است که اینها واقعاً «عبارتنا شتا» است و این به نحوه تفسیر بر می‌گردد. هنوز هم در مقوله تفسیر متن در جاهایی این دو گروه توانستند با هم درست مفاهمه کنند؛ چون هر دو یک ادعا دارند؛ چراکه می‌گویند معیار خطاناپذیر وحی است. این را هر دو می‌گویند. یکی می‌گوید به اسم کشف شهود خلاف وحی و خلاف عصمت کشف شهود می‌کنید، حال یا ثبوتاً یا اثباتاً یا هر دو و آن یکی می‌گوید این گونه نیست. پس شما یک مسئله معرفت‌شناختی در حوزه عقل و در باب معیار خطاپذیری معرفت شهودی دارید که باید آن را حل کنید.



وقتی خود ملاصدرا و ابن عربی به صراحت می‌گویند ما دو معیار برای تشخیص خطا و صحیح در کشف و شهود می‌گذاریم که یکی ارجاع به وحی است، یکی هم نص است. به ما که وحی نمی‌شود و ربط ما با وحی، نص است. دومی هم می‌گوید کاری که منطق برای فلسفه انجام می‌دهد، در جاهایی منطق برای عرفان نیز انجام می‌دهد. در تمهید القواعد هم می‌گوید ما کشف و شهودی را که خلاف قطعیات باشد، نمی‌پذیریم. حال سؤالی پیش می‌آید که اگر قرار است کشف و شهود عرفانی یک سقف بالاتر از مفاهیم عقلی است که آیا این سقف بالاتر بودن در اصول است یا در حوزه، ما چگونه می‌خواهیم کشف و شهود را با معیار عقل نظری بسنجیم که این کشف درست و بالاتر بوده یا خیر؟ ممکن است کسی بگوید کشف و شهودها تفاوتشان در تشکیکی بودن آنهاست نه عرضی. البته بسیاری از کشف و شهودها کاملاً تناقض‌اند نه تشکیکی؛ مخصوصاً وقتی مجبور می‌شود از مقام ثبوت به اثبات بیاورد، کاملاً تناقض است. آنها را چه کار باید کرد؟ در شرق و غرب عالم و بین مسلمانان و حتی شیعیان، کشف و شهود کم نداریم؛ ضمن اینکه فرض کنیم اصلاً تفاوت در کشف و شهودها تشکیکی باشد، بالاخره تفاوت در نقص و کمال است. مگر معیار تشخیص نقص یا کمال در یک کشف نیاز نیست؟ به این پرسش‌های معرفت‌شناختی در حوزه کشف و شهود باید پاسخ دهد.

بزرگان عرفان نظری مدعی‌اند معیاری برای تشخیص تناقضات غیرتشکیکی و عرضی و تناقضات در مکاشفات داریم برای اینکه بتوانیم داوری کنیم که اینها درست هستند یا غلط. ولی کسی مثل طرفدار گفتمان در غرب فعلی می‌گوید اصلاً در عرفان صحبت از درست و غلط نیست؛ اصلاً اینها عرفان نیست و حتی کلماتمان را قبول ندارند. کلمات ما در حوزه معنویت بار معرفتی دارد؛ کشف، مشاهده و اشراق است و البته معرفت خاص. ولی در آنجا صحبت از معنویت و تجربه است. در نهایت متوجه می‌شویم که این تجربه بار احساسی دارد نه معرفتی؛ یعنی در منطق لیبرال مسیحی الهیات نه عقلی است و نه

نقلی. می‌پرسیم که آیا منظورتان از الهیات احساسی همین الهیات کشفی است، همین که ما می‌گوییم کشف و شهود، اغلبشان چه می‌گویند و گفتمان غالب چیست؟ می‌گویند اصلاً چیزی نیست که کشف کنی. ملاصدرا در باب صدق و کذب در حوزه مفاهیمی که گزاره‌های خارجی و حسی نیستند و از جمله گزاره‌هایی که در حوزه الهیاتی مطرح می‌شوند، می‌گوید ما نمی‌توانیم مسئله مطابقت یا عدم مطابقت با واقع را به عنوان معیار صدق حذف کنیم؛ اما می‌توانیم بگوییم این صدق و مطابقت در هر حوزه‌ای بر حسب خودش است. وقتی از گزاره صادق در حوزه محذورات حرف می‌زنیم، صدق در حوزه معقولات یک معنا دارد و در حوزه مشاهدات باطنی هم معنای دیگری دارد. ما در آنجا هم نفس‌الامر داریم. اینها سؤالاتی است که نیاز است راجع به آنها شفاف‌تر بحث شود. برخی سؤالات که در حوزه معرفت‌شناختی دارند از این سنخ است.

معرفت‌شناسی صدرایی یک انقلاب بزرگ و کار عظیمی است و هنوز آثار و برکاتش درست شناخته نشده است؛ چراکه هم در حوزه معرفت‌شناختی به روان‌شناسی مربوط است و هم به تعلیم و تربیت و دین‌شناسی؛ لذا فرمول و منشوری است که از ده جهت آثار دارد و هنوز آثارش را به فعلیت نرساندیم و هنوز در مباحث فلسفه صدرایی همه آثار فلسفه ملاصدرا را که به نظر بنده تمام علوم انسانی را زیر و رو می‌کند، درست متوجه نشده‌ایم.

بهرتر می‌دانید معرفت‌شناسی صدرایی به نوعی وجودشناسی است؛ یعنی اینها را از هم تفکیک نمی‌کند. وقتی می‌گوید معرفت وجود ذهنی است، اصلاً به یک معنا وقتی گفته می‌شود معرفت مطابقت ذهن با عین است، از زاویه دیگر و با تعبیر صدرایی، صدق می‌شود مطابقت عین با ذهن؛ چراکه اساساً از نظر ملاصدرا صدق در تطابق با نفس‌الامر در حوزه مفاهیم الهیات متافیزیک باخصوص الهیات بمعنی الاخص تطابق دو سطح وجودی با هم است. می‌گوید وقتی این مرتبه از وجود روی وجه دیگر وجود می‌افتد، موضوع روشن می‌شود. اصلاً اتحاد عاقل و عقل و معقول و علم و عالم و معلوم یعنی چه؟



با تفسیر ملاصدرا، این یک آثار فوق‌العاده مهم دارد در حوزه معرفت‌شناسی از جمله در تفسیر مکاشفات. حال با این نگاه سؤال کنیم که از کجا می‌فهمیم کشف و شهود با معرفت‌شناسی صدرایی درست است؟ اصلاً درست بودن یعنی چه؟ وقتی مکاشفه یک حرکت و ارتقای وجودی است، حرکت از یک سطح حقیقت وجود به سطح دیگری است. شما دنبال مطابقت چه چیزی با چه چیزی هستید. برخی اینها را بد فهمیدند و گفتند با این تعبیر صدرایی، معرفت ثابت معنایی ندارد؛ با این نگاهی که ایشان به حرکت جوهری دارد و هر چیزی از جمله ذهن و نفس، اصلاً معرفت ثابت بر اساس معرفت‌شناسی صدرایی، کدام معرفت می‌تواند ثابت باشد؟ با این همه به نظرم این سؤال مهمی است. اشکال دوم این است که تطابق کشف نفسی که در حال تجرد، بیشتر است یا نفس الامر که نفس الامر خودش است و نه برای تو، لذا از کجا می‌خواهی بدانی که نفس الامری که او از مطابقت صحبت می‌کند با نفس الامر تو یکی است؟ شما در دو سطح وجودی هستید. شما از دو زاویه نگاه می‌کنید؛ لذا نه تو او هستی نه چیزی که او می‌بیند تو می‌بینی، پس چطور داوری و مقایسه می‌کنید؟ به چه حق معرفت‌شناختی می‌توانید داوری کنید که بدانید کدام کشف و شهود باطل است؟

حال سؤال ابتدای عرایضم را تکرار می‌کنم: مرز عرفان انحرافی و غیر انحرافی کجاست؟ اگر مرز آن قطعیات عقل است که مگر کشف و شهود به دام مفاهیم و مفاهیم حضوری می‌آید؟ مگر اینکه بگوییم خلاف بدیهیات است که خب کدام بدیهیات؟ برخی می‌گویند در ساخت عرفان نباید از تناقض صحبت کرد؛ چرا که شروط تناقض موجود نیست و آن وحدت‌هایی که شرط تناقض‌اند، در مقام مقایسه دو تا کشف محقق نمی‌شوند که شما بخواهید بگویید این شروط وجود دارند و ما بخواهیم در این زمینه داوری کنیم. اصلاً امکان ندارد. بنابراین تناقض در حوزه مکاشفه معنا ندارد. فقط اینکه به ذهن می‌آید، تناقض وجود دارد. وقتی هست که از مقام ثبوت به اثبات شروع به تأویل و تفسیر می‌کنی

که خیال و وهم و احساس وجود دارد، وگرنه نمی‌توان علم حضوری را به کسی منتقل کرد. وقتی از یک افق به افق دیگر رفت، به لحاظ عقلی چه ملاکی برای داوری در مورد حقانیت یا بطلان کشف و شهود دارید؟ به چه حقی می‌گویید این عرفان انحرافی است؟ مگر تو ملاک هستیو اگر گفتی ملاک نقل است، در حوزه نقل دعوا همین است. این دعوا که چه کسی در حال تفسیر به رأی است؟ «أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ جَعَلَهُ سَاكِنًا ...» این ظل که خداوند چگونه مد ظل داد، چگونه است؟ وجود منبسط و وجودی که بر هیكل ماهیات پوشانده شده ... چقدر از این دست داریم. من می‌گویم جبرائیل، تو می‌گویی عقل فعال؛ من می‌گویم میکائیل، تو می‌گویی روح فلک ششم؛ یعنی هر اصطلاحی که در شریعت آمده، شما با یک معادل که در یک مکتب خاص فلسفی آمده، قرار می‌دهید. اگر قرار شد برای داوری میان عرفان انحرافی، ارجاع به نص کنیم و آن را تغییر دهیم، چطور می‌توانیم تفاهم کنیم؟ نقل چگونه می‌توان معیار باشد که نه در دام قشریگری و ظاهرگرایی بیفتیم، جریان نواخباری و نوحنبلی شیعه که در نهایت به سمت مشبهه و مجسمه برود و از طرف دیگر به دام خرافه‌گویان نیفتیم که هیچ کس مسئولیت این حرفا را به عهده نمی‌گیرد. این نوع معناکردن خود نوعی تهمت و افترا به خداست.

عرض بنده درباره اکتشاف علمی در عرفان اهل بیت این است که آیا در عرفان باید از حقانیت بگوئیم یا کارآمدی؟ برخی می‌گویند عرفان سنتی اسلامی کارآمد نیست. حال می‌پرسیم ملاک کارآمدی چیست؟ عنوان می‌کنند که به ما آرامش بدهد یا مثلاً خشونت را کم کند، شب بی‌خوابی نکشیم و... کم کم به سمت آسایش - که معنای آن با آرامش متفاوت است - می‌رود. در این صورت نباید بگوئیم آیا عرفان درست است یا کشف و شهود خاص، بلکه باید پرسید آیا یک مکتب کشفی باید حقانیت داشته باشد یا فایده؟ منظور من این است که اگر کسی بین این دو شما را مخیر می‌کند، این مشکل معرفت‌شناختی دارد؛ چراکه می‌گوید حقیقت مفید نیست و مفید لزوماً حقیقی نیست. این



به عنوان یک ابزار است. حال سؤال این است: آیا در حوزه سعادت و اسعاد بشری در حوزه کشف حقیقت - چراکه اگر کشف حق نیست، اصلاً هم عرفان نیست - می‌توان حق را کشف کرد ولی فایده‌ای نداشته باشد یا اینکه چیزی فایده داشته باشد ولی حق نباشد؟ گفتمان می‌گوید من به صدق کاری ندارم. اینکه دائم از آسمان و زمین و عالم جبروت و از این دست صحبت می‌کنید اینها به من ارتباطی ندارد. من به عنوان یک انسان می‌خواهم زندگی کنم. نه صبح آرامش دارم نه شب می‌توانم بخوابم. یکی می‌گوید بیا به تو مدیتیشن آموزش دهم و بدون تقوا و جهاد درونی و بیرونی، آرامش داشته باشی و به تمام کارهای روزمره هم برسی، آن هم تنها با دو حرکت چنددقیقه‌ای. بعد هم رسیدن به آرامش را به مجالس این‌چنینی یا حضور در محافل عزاداری ربط می‌دهند. خب اول بدانیم تعریف آنها از آرامش چیست و آنچه در اینجا اتفاق افتاده عرفان بوده یا ترتیب دینی یا... سؤال اینجاست که در کجا بیشتر خوش می‌گذرد؟ با کدام مسلک عرفان خوش و سرحال هستی و دردهایت کمتر است؟ در زیر گوش و چشم و در حواشی همین حوزه‌های علمیه هم، انواع عرفان‌ها و مسلک‌ها را با بودیسم و سکولار و اگزیستانسیالیسم ترکیب می‌کنند و طلبه و استاد طلبه هم متوجه نمی‌شوند که چه به خوردش دادند. خروجی آن کسانی هستند که اصل وحی و نبوت را قبول ندارند، ولی در حال تدریس و تألیف‌اند. بعد که از سکولاریزم حوزه صحبت می‌کنی، متوجه نمی‌شوند که چه می‌گویی. بخشی اینها هستند و بخشی هم سکولاریزم عربان و پنهان‌اند که از باب دین و مذهب زمینه‌های آن ایجاد شده است. در حوزه معرفت‌شناسی مادی که او حق دارد بگوید ما مسئله‌ای با عنوان منطق اکتشاف علمی نداریم، هم در حوزه معنویات و هم در حوزه محسوسات. می‌گوید ما آنچه داریم حتی در حوزه علوم طبیعی قواعد بازی است نه قانون کشف حقیقت حتی در علوم طبیعی. این قواعد با قواعد منطق متفاوت است و مانند قواعد شطرنج است. شما در شطرنج می‌توانید بگویید منطق شطرنج در حالی که منطق نیست. هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که

شما بتوانید ثابت کنید که این است و جز این نیست و همه توافق است. آنچه به عنوان منطق در علوم تجربی می‌گوییم، آن هم قاعده بازی است که ما منطق اکتشاف علمی نام گذاشتیم. نه منطق است و نه اکتشاف و نه علم. ولی می‌گوییم منطق اکتشاف علمی. حال می‌خواهیم همین را در حوزه کشف و شهود بیاوریم. وحی هم که یک کشف است. در فرق انبیا می‌گویند که انبیا همه متنبی بودند؛ ولی برخی کاریزما دارند و امت‌سازی می‌کنند و می‌شوند انبیا و برخی هم ضعیف‌اند و می‌گویند عرفان انحرافی. شما در حوزه وحی که اصلاً معیاری ندارید و معجزاتی که به عنوان مؤید وحی می‌آورد که خودتان هم می‌گویید که برای اثبات پنج چیز مطرح می‌شود، در حالی که معجزه بیشتر از یکی را اثبات نمی‌کند.

معجزه هم که الان فقط نقل است؛ چون الان که معجزه انبیا و رسولان نیست و جزو اخبار بوده و حجیت نقل‌اند. هرچه در فلسفه زبان و نقل می‌گویی در اینجا هم بگو. وقتی ریشه نقل را می‌دانید و ریشه عقل هم که زبان و اتاق مشترک نداریم و این افق فراتر از افق عقل و زبان است؛ لذا زبان به عرفان خیانت می‌کند و زبان صادقی در حوزه عرفان وجود ندارد. شما با چه معیاری یقه مرا می‌گیرید؟ مثال می‌زنند که بازی علم یک بازی بی‌پایان است، چه برسد به عرفان. هر کس گفت یک گزاره‌ای است علمی، ولی دیگر قابل امتحان نیست، می‌خواهیم مهر اثبات بزنیم. تا کار به اینجا رسید، ما او را از بازی کنار می‌گذاریم و هرچند خودش از بازی بیرون می‌رود؛ چراکه علم نیست. حال صحبت این است که شما با این منطق اکتشاف علمی، روی کدام کشف و شهود عرفانی می‌خواهید مهر بزنید که این رسمی است یا خیر؟ وقتی می‌گوییم نقل، آیا با نقل می‌توان بازی کرد؟ اگر هم نخواهی بازی کنی که می‌شوی متحجر لفظی و قشری و تکفیری. بنده عین عبارت را می‌خوانم: وقتی فرضیه‌ای را عرضه و امتحان می‌کنید، ابزار لیاقت می‌کند و می‌گوییم بله بدون دلیل موجه کنار نمی‌گذاریم. برخی چیزها به معضلاتی تبدیل شده‌اند که دهه‌ها،



سده‌ها و قرن‌ها می‌گذرد و ادبیات تکراری است؛ یعنی برمی‌گردید به همان حرف‌هایی که سال‌ها پیش جریان‌ها و مشرب‌ها اینها را به هم می‌گفتند؛ عیناً همان‌ها را تکرار می‌کنیم. یک مرحله برویم جلوتر. در باب علوم تجربی هم وقتی می‌گوییم آزمون، در حوزه کشف و شهود بخواهیم از آزمون به عنوان منطق کشف علمی، بحث کنیم، چه چیز را با دیگری می‌خواهیم بیاموزیم و اینکه خطا و صواب در شهود داریم عین عبارت جناب قیصری را عرض کنم تا ببینیم اینها آنچه را ما می‌گوییم، قبول دارند و آنچه جریان‌های دیگر می‌گویند که نباید کشف خلاف وحی باشد و ما هم همین را می‌گوییم؛ لذا محل نزاع کجاست؟ جناب قیصری در شرح **فصوص** می‌گوید معارف کشف عرفانی که برخی می‌گویند هر کشف عرفانی مصون از خطاست که می‌گوییم این گونه نیست؛ بسیاری از مکاشفات خیال‌اند و جزو القانات شیطانی‌اند و این همان چیزی است که جریان‌های می‌گویند وحی معیار کشف باید باشد، حساسیتش روی این است و لذا این است که می‌گوییم نزاع صغروی است نه کبروی؛ یعنی شما مورد به مورد بگو کدام کشف، کدام عرفان، با کدام نص صریح با کتاب و سنت تعارض، تناقض داشته و غیرقابل جمع است؟ بسیاری از آنچه مکاشفه و شهود حقیقت به نظر می‌رسید، ساخته خیال است. حقیقت را نه تنها کشف نشده که واژگون می‌کند. بسیاری از مکاشفات اهل معنا، موجب گمراهی و ضلالت است - که البته چرایی آن را آقایان توضیح داده‌اند. اینکه کشف حضوری بحث مطابقت نیست که بگوییم درست است یا خطا؟ اینها یکی هستند. برخی می‌گویند خیال منفصل و متصل را مطرح می‌کنند و آنها را با هم اشتباه می‌گیرند و آنچه در این یکی آمده را توهم می‌پندارند و هر دو هم می‌گویند آنچه ما می‌گوییم، کشف و شهود است و قطعی و حجت و من حضوری این را کشف کردم، لذا اصلاً سؤال‌پذیر نیست.

بعد از اینکه همه چیز به این ارجاع پیدا کرد که برای کشف عرفان حقیقی از انحرافی، باز هم باید برگردیم به عقل و نقل، سؤال این است که آیا راه سومی غیر از این دو تا وجود

دارد؟

بحث سر روش ارجاع به این دو است. روش ارجاع نظری به بدیهی در حوزه فلسفه و مشابه آن در حوزه عرفان، همیشه آسان نیست. مسائل ابتدایی پیش پا افتاده است؛ ولی بسیاری از مسائل به قدری پیچیده‌اند که حتی عرفای درجه یک هم در آن تناقض می‌یابند که حتی به هم تهمت و افترا می‌بینند. حال در باب عقل و نقل چه کنیم که هر دو طرف منازعه را به آن ارجاع‌دادند و اینکه هر دو یک چیز را می‌گویند، ولی باز منازعه حل نمی‌شود. به نظرتان در این مسئله چه پرسش‌های دقیقی را در این برهه از زمان باید مطرح کنیم تا تقریب مذاهب شیعی تا حدی صورت پذیرد؟

حجت‌الاسلام دکتر علی‌رضا قائمی‌نیا (مدیر قطب علمی فلسفه دین اسلامی)

امروزه و در وضعیت فعلی با انبوهی از پرسش‌ها در جامعه جدید روبه‌رویم و بیشتر به دنبال این هستیم که چه راه حلی برای آن یافت می‌شود؟ نکته بعدی درباره ابهامی است که در خود کلمه عرفان وجود دارد و در خود حوزه عرفان نیز اصطلاحات مختلفی وجود دارد؛ لذا مقصود و مفهوم از عرفانی که اینجا مطرح شده، بیان شود. به نظر می‌رسد اینجا بیشتر عرفان سلوکی صحبت شده است. نوع صورت‌بندی قضیه نیز بحث بعدی است. یک دردی را اشاره کردید که باید تا حدی دنبال گفت‌وگو باشیم و این یک آرمان است؛ ولی مشکل اصلی این است که باید از دنبال زبانی که بعد از انقلاب در این مباحث حاکم کردیم، درخصوص مطالب نوع صورت‌بندی را بررسی می‌کردم که برای مثال افراط و تفریط که از این نوع ادبیات و مانند غرب‌زده و سکولار و... در فضای علمی اجتناب شود و علمی بحث مطرح شود و مشکل اصلی به نظر بنده فاصله‌ای است که بین نظریه موجود و آنچه در واقعیت در جامعه به عنوان



معنویت در جامعه هست، وجود دارد؟ اینکه آیا حقیقت را بیان کنیم یا منفعت را؟ برای مثال اگر امام سجاد علیه السلام می‌خواست در جامعه عرفان را برپا کند با کسی مانند ابن‌عربی چه تفاوتی داشت؟ اگرچه امکان دارد آموزه‌های ایشان را بر اساس عرفان نظری تعریف و تفسیر کنیم. این پرسش مهمی است که معنویت اصیلی که نزد اهل بیت علیهم السلام وجود داشته، چه مؤلفه‌هایی دارد؟

حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد رودگر (دبیر علمی نشست)

ضمن تشکر، فقط این نکته را پاسخ دهم که مقصود از عرفان نظری یا دانش‌بنیاد است که در واقع محصولات همان سلوک عرفانی علم‌الیقینی و حق‌الیقینی است و آنچه با آن مواجه‌ایم، این عرفان است. در بحث افراط و تفریط هم که آن را برداشتیم و وارد اصل بحث شدیم.

دکتر محمد محمدرضایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

رابطه عقل و فهم دین چیست؟ اینجا بحث‌هایی وجود دارد که این مبانی عقلی بدیهی حاکم از فهم ما در دین است یا خیر؟ ما با عقل به این نتیجه رسیدیم که خداوند نمی‌تواند جسم و جسمانی باشد؛ در حالی که این آیه قرآن را می‌بینیم که «بدالله فوق ایدیهیم». حال این چگونه معنا می‌شود؟ اینها اصول عقلی است و چیزی نیست که بخواهیم از آن اجتناب کنیم؛ لذا ما با ارتباط هماهنگی عقل و نقل است که می‌توانیم فهم صحیح داشته باشیم. ما تعبیر می‌کنیم که منظور از ید، یعنی قدرت و لذا این حجیت عقل خیلی مسئله مهمی است. پس اگر فهم درستی می‌خواهیم از دین و احکام داشته باشیم و به تعبیری از بزرگان ما در اسلام اختلاف عقل و دین - آن گونه که در مسیحیت وجود دارد - نداریم، این به ناروا

وارد تفکرمان شده است. ما اختلاف عقل و نقل داریم و عقل جزوی از منابع دینی ماست که نمی‌توانیم کنار بگذاریم و به صرف اینکه از یونان باستان آمده، این حکم عقلی است. مگر هر چیزی که از یونان آمده یا اینکه برخی احکام پزشکی از فلان جا آمده ایراد دارد؟ در خصوص عرفان، بحث شهود است که در تعبیر دینی داریم که راهی برای شناخت داریم و آن ترکیه نفس است. امروزه انحرافی از این به وجود آمده که بر این اساس واقعاً مصیبتی شده است که هر کسی مدعی پیامبری می‌شود و همان کس وحی‌اش نیز برایش حجیت دارد و هیچ دیالوگ و گفتگویی هم بینشان نمی‌توان برقرار کرد. تفکر و تعالیم ملاصدرا در فلسفه و حکمت متعالیه با دین، دو تعبیر از یک واقعیت‌اند. اگر شما این نوع عقلانیت را به کار نگیرید، هر کس را عارف و هر چیزی را هم دین می‌پندارید.

دکتر حسین رمضانی (مدیر مرکز مطالعات پیشرفت و تمدن)

نفس الامر عرفان اهل بیته و شأن امام و ولی کامل چیست و چگونه می‌تواند علم امام و شأنیت وجودی امام امتداد تربیتی و اجتماعی پیدا کند. این شاید راهی بود برای پاسخ به این مسئله.

حجت الاسلام دکتر حسین عشاقی (عضو هیئت علمی گروه فلسفه پژوهشگاه)

در خصوص معیارهای مکاشفه چنین شبهه‌ای وجود دارد که در اینجا چون علم حضوری است، علم عالم و معلوم یکی است و صدق و انطباق با واقع معنا ندارد و این اشکال که به نوعی در باب دیدگاه، عقل و عاقل و معقول فرمودند که در آنجا به ملاک اتحادی میان اینهاست، همین شهودهای این چنین از باب آن مجدد مسئله صدق به مشکل



خواهد خورد؛ لذا شهودات عرفانی اغلب در بین سطوح پایین عرفا، علم حصولی است نه حضوری. یعقوب در فلسطین بود و یوسف در مصر؛ ولی در آیه آمده که من بوی یوسف را می‌فهمم. بو، احساس است و احساس علم حصولی است؛ لذا این می‌تواند با واقع منطبق باشد و اغلب مکاشفاتی که عرفای سطح پایین دارند، همین است که بسیاری از بحث‌های مجامع دانشگاهی است و از همین است که این اشکال از سلوک حاصل می‌شود.

در مسئله عقل و عاقل و معقول دیدگاهی که صدرالمتألهین مطرح می‌کند، در علم حصولی است؛ یعنی در سه مرحله احساس، تخیل و تعقل و اتحادی که مطرح می‌کنند راجع به معلوم به ذات و علم به ذات است و این منافات دارد با چیزی که از صورت زید دارم که با علم به زید و عالمی که آن حیثیت احساس قوه انسان است، اتحاد داشته باشند؛ ولی این مجموعه با زید خارجی باید منطبق باشد تا احساس درست باشد.

دکتر احمدوند

فوکو نقدی به افلاطون داشت که وی در حال سیر معانی در عالم معقولات است؛ در حالی که بزرگ‌ترین اسرار، نهفته در ظاهر اشیاست. در پاسخ به پرسش دکتر پورازغدی که آیا سنجشی برای تشخیص عرفان صادق از کاذب هست یا خیر، خیلی‌ها داعیه وقوف بر اسرار داشتند، خیلی‌ها رازورز بودند. افرادی از دل تاریخ استخراج شدند که بدنام افراد در دل تاریخ‌اند. وقتی خبر غارت سپاه به چنگیز رسید، بهانه را بر غارت و قتل فراهم دید. اشرف افغان، آغامحمدخان قاجار و دیگر بدنامان هر کدام برای خودشان مدعی نافله و سیر و سلوک بودند. بحث بنده این است که ما نمی‌توانیم بر دنیای ذهنی افراد معبد و سقف بزنیم، در ازای آن به راحتی عمل افراد را مشاهده و رصد کنیم. عرفا واقعاً پاسخ بدهند که تا میزان به ارزش‌ها و اصولی انسانی و در خدمت کمال لایق انسانی بودید؟

حجت الاسلام دکتر مسعود اسماعیلی (عضو هیئت علمی گروه فلسفه پژوهشگاه)

نمی‌توان مدعی شد که پاسخ‌های قاطعی برای معرفت‌شناسی عام، جهت پرسش‌های معرفت‌شناختی وجود دارد. بنده در صدد بیان یک طرح برمی‌آیم که ما در مورد قوای شناختی خودمان نمی‌توانیم مبنایی را بیاوریم که به کلی یک قوه شناختی خودمان را انکار کنیم. از لحاظ روان‌شناختی و مکانیسم ذهنی و طبیعی این گونه طراحی شده‌ایم که نمی‌توانیم عقل و حس را انکار کنیم؛ لذا اگر فرض بگیریم که شکاکیت کلی باطل است، مبنایی باید بگذاریم که بر اساس آن مبنا هر آنچه در طول تاریخ بشر به عنوان شناخت‌های نسبتاً معتبر، افراد سالم، افرادی از لحاظ روحی و طبیعی سالم بودند، بر چه اساسی در اصل حجیت عقل، هیچ‌گاه در معرفت‌شناسی بحث نمی‌کنیم و بیشتر در حدود و ثغور است؛ بنابراین یکی از مواردی که در اینجا می‌تواند مطرح شود، قطعاً شهود است.

در خصوص صحبت‌های دکتر احمدوند، باید عرض کنم که در هر گروهی ملاک‌های پاک و انسان‌های خداجو و افرادی که واقعاً در خدمت انسانیت بودند و بالعکس نیز وجود دارد؛ لذا دلیلی ندارد که عقل را انکار کنیم. نتیجه اینکه اصل شهود قابل انکار نیست. حال باید ببینیم وقتی می‌خواهیم سراغ حدود و ثغور برویم و در خصوص هر یک از این قوای شناختی مباحثی را مطرح کنیم، چه می‌کنیم؟ یعنی عقلانیتی اینجا حکم فرماست که لابد است. عقل محض منظوم نیست؛ مثلاً در حس یک سری شرایط فیزیولوژیک داریم و عقلانیت حکم می‌کند. انواع و اقسام این شرایط در هر قوه‌ای می‌آید؛ لذا نمی‌توانیم بگوییم که نه حرف عرفا حجت است و نه حرف عقلا؛ بلکه بایسته است به مبانی کلی عقلانیت معرفت‌شناختی را که برای هر یک را اعمال می‌کند، مراجعه کنیم. پس اصل اول این است که شهود قابل انکار نیست و اصل دوم این است که عقلانیت را اکتشاف کنیم که یک قسمت آن تجربه بزرگ‌ترین عرفاست و حتی خودشان هم می‌پذیرند که خطا در شهود

راه دارد، ولی معیار قرار داده‌اند که این معیارها شاخص‌اند و قسمت دیگر از عقلانیت کلی معرفت‌شناختی بر خواهد آمد.

۳۹۹

حجت‌الاسلام دکتر حمیدرضا شاکرین (مدیر گروه منطق فهم دین پژوهشگاه)

بحث امکان‌سنجی و منطق اکتشاف نیاز به سلسله‌مباحثی دارد که باید تعریف‌ها و مفهومی‌ها و جزئیات در آن بررسی شوند. در ابتدا نیاز است تعریفی از عرفان اهل‌بیتی داشته باشیم. مسائلی که مطرح شد، در یک سطح بررسی و پاسخ داده شده و البته هنوز هم نیاز به تکمیل و بررسی دارد. همین که چگونه با عقل بخواهیم عرفان را بسنجیم، در حالی که اصلاً شهود عرفانی بالاتر از عقل است، در خصوص وحی نیز همین را می‌گفتیم و با همین عقل محدود بود که وحی را هم تحلیل کردیم و معنایی را می‌پذیریم و جایی را انکار می‌کنیم لذا باید توجه داشته باشیم که کارکرد عقل در جایی سلبی، در جایی اثباتی و در جایی در مقام اثبات امکان است و ضمن اینکه در رابطه با سنجه آزمون کشف و شهود عرفانی، فقط عقل و نقل نیست و کشف و مراتب کشف اهمیت دارد.

دکتر نوروزی

غیر از مباحثی که مطرح شد، می‌توانیم سنجه‌هایی را بیابیم تا متوجه شویم که عرفان، اهل‌بیتی است یا خیر و اینکه عرفان آیا به سمت فردی‌گرایی دارد یا اجتماعی. با بررسی عرفان‌های اهل‌بیتی در می‌یابیم که سنجه کاملاً روشن است و یک جنبه واضحی از زندگی اهل بیت در آن وجود دارد و در عین حال اجتماعی نیز هست. همان طور که در فقه دچار سکولاریسم پنهان شدیم، در عرفان هم همین طور است؛ لذا از این نظر می‌توانیم





سنجه‌ای را در این خصوص پیدا کنیم.

حجت‌الاسلام دکتر بهرام دلیر (عضو هیئت علمی گروه عرفان پژوهشگاه)

در کلیدواژه‌ها یعنی «آنها»، «اینها»، «اینجا» و ... ناظر به چه کسانی‌اند؟ غرب و حلقات، دیگر بسیط نیست؛ لذا باید واژه‌ها مشخص شوند. خیلی از بحث‌های روان‌شناختی و معرفت‌شناختی مطرح شدند و قابل انتقال‌اند. در بحث‌های ملاحظه‌تمام آثار ایشان احیا نشده است. کدام اثر ایشان به عنوان نسخه خطی است؟ در حوزه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی ایشان کدام یک مبهم مانده؟ اینها باید روشن شوند.

حجت‌الاسلام محمدعلی اسدی‌نسب (عضو هیئت علمی گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه)

ما در ارزیابی شهودات عرفا آیا ملاکی غیر از اینکه عرض می‌کنیم هست یا خیر؟ اینکه ما شهودات عرفا را بر کتاب و سنت عرضه می‌کنیم و اگر مخالف کتاب و سنت نباشد، احتمال می‌دهیم که درست باشد؛ ولی اگر بخواهیم مثل خود عارف به آن یقین برسیم، باید همان مسیری را که او طی کرده، برویم. در عرصه عرفان اهل‌بیتی هم چند تلقی وجود دارد و یکی از آنها این است که همچنان‌که فقه و اخلاق و اعتقادات و بینش و سیاست اهل‌بیتی داریم، عرفان اهل‌بیتی هم داریم؛ یعنی متن روایات اهل‌بیت و قرآن را نگاه می‌کنیم و نکات عرفانی را سیر و در آنها اجتهاد کرده و نظامی ایجاد می‌کنیم که این نظام عرفان اهل‌بیتی نام می‌گیرد؛ همانند کاری که در فقه و اخلاق انجام می‌گیرد. آیا تلقی شما این است یا اینکه به شهودات عرفا نگاه کرده و سپس به سنت اهل‌بیت عرضه کنیم که



آیا سنت اهل بیت این را می‌پذیرد یا خیر؟ مشکلاتمان در عرضه عرفان این است که در تفاسیر عرفانی، ما مطالب زیادی می‌بینیم و این آثار مورد تأیید بسیاری از بزرگانمان هستند؛ لذا نمی‌توان بدون تأمل اینها را رد کرد. بنده در خصوص بدترین حرفی که ابن‌عربی بیان کرده، بررسی داشتم و حتی در این زمینه مقاله هم ارائه داده‌ام و نتیجه آن شده که درخصوص ریشه‌یابی کار وی در مورد آیات ۵ و ۶ سوره بقره سیر و بررسی داشتم با تفسیری از مرحوم سیدمصطفی خمینی که ایشان در تفسیرشان مسلک عرفا را در نظر دارند؛ لذا دیدم که دقیقاً ایشان همان حرف ابن‌عربی را گفته است. بعد از بررسی متوجه شدم که زبان ایشان، زبان خاصی است. آیا برای زبان عرفا، در سنجش افکارشان وقع و دقتی قرار می‌دهیم؟

استاد حسن رحیم‌پور از غدی (ارائه‌دهنده)

در اینکه در ارزیابی شهود عرفا ملاکی غیر از کتاب و سنت نداریم، برخی تعبیری دارند که در حوزه نظر و عمل بدعت به چه معناست؟ یعنی مخالف با نص است یا منابع شریعت یا نسبت‌دادن به شریعت در خصوص چیزی که در شریعت نیست. اما اگر مسئله تکرر زبان باشد و اگر واقعاً روشن شود که عارف بزرگی کشف و شهودی کرده و آن را به قرآن نسبت می‌دهد، این مخالفت با قرآن یا حجیت نص ندارد. بدون هیچ قرینه خلاف ظاهر که همان دعوی صغروی است که عرض کردیم. لذا دو جنبه افراط و تفریط را باید کنار بگذاریم تا بتوانیم بحث طلبگی داشته باشیم. اینکه کلمه تکفیر و سکولار و مانند اینها را نگوئیم، به گفتن ما نیست؛ اینها وجود دارند و به آن قایل‌اند. اولین شرط علمی بودن یک بحث، شفافیت آن است. ما می‌خواهیم سؤال درست طرح بشود تا بتوانیم دغدغه‌های مثبت دو طرف را بدانیم چیست و به سمت تکفیر و تجلیل نرویم.

عرفان اهل بیت مانند فقه و اخلاق و سیاست اهل بیت است؛ یعنی ما از روی منابع

اهل بیت نکات را استخراج و از روی اینها نظام‌سازی کنیم. این به نظرم قابل قبول است. تعریف عرفان اهل بیت یعنی سنخ گزاره‌های توصیفی و توصیه‌ای ناظر به تهذیب و رشد روحانی و معنوی که آثار اخلاقی و تربیتی و سیاسی و اجتماعی دارد، به شرطی که با متد درست قابل استناد به سنت اهل بیت باشد. توجه کنیم که همه در زمین اهل بیت هستیم؛ به این معنا که اگر حدیث متواتر و آیات صریح در موضوعی یافت شد که با برخی محکومات و نحله‌های عرفانی سازگار نیست، به توجیه رو نیاوریم، بلکه باید بگوییم نمی‌دانیم. تمام علوم قابل تقسیم‌بندی مجددند. طبقه‌بندی علوم توقیفی نیست و بسته به هدف می‌توان علوم را طبقه‌بندی کرد.

اینکه ملاصدرا تمام آثارش کشف و منتشر شده، بنده در خصوص آثار ایشان صحبت نکردم. من گفتم بسیاری از لوازم معرفت‌شناختی صدرایی در بسیاری از علوم انسانی و اجتماعی کشف نشده و مورد بحث قرار نگرفته است.

اینکه علم حضوری قابل انتقال است، علم حضوری هر کسی به تشنگی خودش است و نسبت به هم متفاوت است. قابل انتقال است، ولی هیچ کس نمی‌تواند قوای دیگری را حس کند.

عرفان یکی از بهترین ابزارها برای توجیه مذهب سکولاریسم همیشه بوده و هست. همین الان هم بیشترین طرفداران را عرفان‌های انحرافی دارند که دنبال آرامش معنوی‌اند بدون تکلیف و وظیفه و بدون علم و عمل؛ لذا اینکه جمعی بودن است، این هم جزو آن است. روایات اهل بیت در هر علمی، چه چیزی را معیار می‌دانستند؟ روایات عقل از اهل بیت را هزار سال پیش تقسیم‌بندی کردند. این روایات در باب عقل متافیزیک است. از کانت به بعد به طور علنی غرب نمی‌پذیرد و این هم که می‌گوییم غرب یعنی گفتمان حاکم بر علوم انسانی نه اینکه در غرب دیگر کانت‌گرایی وجود نداشته باشد. روایات عقل در حوزه اخلاق داریم. چرا می‌گویند حریص عاقل نیست؟ طبق منابع نظام سرمایه‌داری،



عاقل یعنی حریص، ایثار یعنی حماقت. لذا این عقل در حوزه اخلاق است؛ اما عقل سوم که به این عنوان که عقلی است ابزاری که ارزشی ندارد و... اگر اینها ارزش نداشت، هزاران روایات ناظر به عقل ابزاری و عقل معاش داریم، همین عقل حکومتی و سیاسی. مشکل اینجاست که آنها عقل معاش را مطرح کردند بدون عقل معاد. عرفان اهل‌بیتی هم عقل معاش دارد، هم تجربه، هم وحی و... به طور کلی از نظر برخی، اهل بیت نماد‌گریه و عزاداری، زیارت و احکام طهارت و نجاست است و مابقی موارد هم شده منبر و همانند منبر برخورد می‌شود. همین الان در حوزه معماری و شهرسازی، بسیاری کتب در محورهای فلسفه و اخلاق و حقوق نداریم؛ در حالی که هر بار سراغ قرآن و روایات می‌رویم، بسیاری از آنها با همین سبک علمی و دقیق در خصوص همین مسائل معماری و شهرسازی وجود دارد. همین الان در بین مراجع ما بعد از چهل سال، هنوز نظرات مختلفی در مورد ربوی بودن بانک‌ها یا زبوی نبودشان وجود دارد. این به آن علت است که اینها دقیق بحث نشده است. وقتی هم که دقیق بحث نکنیم، سکولاریسم زمینه پیدا می‌کند و این به آن معناست که حکم شرعی معلوم نیست.

وقتی در مورد امکان‌سنجی عرفان اهل بیت صحبت می‌کنیم، یعنی به این پرسش پاسخ می‌دهیم که آیا عرفانی که متصف و منتسب به صفت اهل بیت است - که پیش‌فرض ما این است که هست - که کسانی به اسم عرفان اهل بیت مدعی‌اند که امثال ابن عربی و ملاصدرا عرفان‌شان اهل‌بیتی نیست؟ در باب منطق اکتشاف، یک رکن مهم آن همین است. اینکه برای داوری در باب شهود معیار عقل داده شده، همان طور که برای داوری در خصوص وحی ما داور عقل داریم. سؤال می‌شود که راجع به کشف شهود یک عارف معمولی عقل نمی‌تواند داوری کند، ولی چطور در خصوص قرآن، عقل داوری کند؟ چند مدل داوری داریم. یک وقت داوری می‌کنید در حدی که من کشف تو را خلاف قطعی برهان ندیدم، این را می‌توان با عارف در میان گذاشت؛ ولی وقتی با نبی و قرآن این حرف

بیان می‌شود، بدن معناست که شما حد مسئله‌تان این نیست، تو از طرف خدا با من حرف می‌زنی؟ خدایی را که من نمی‌بینم، تو دیدی؟ درخصوص تمام مسائل من تصمیم می‌گیری؟ اینجا تفاوت است. کسانی که این اشکال را منتقل کردند، اصل مسئله را به نبی منتقل کردند که محل نزاع همین جاست؛ یعنی شما با عقل سراغ عرفا و انبیا هم بروید نمی‌توانید تسلیمشان بشوید؛ یعنی عقل اجازه تصمیم کشف هیچ کس را به شما نمی‌دهد. آنها می‌گویند اگر در خصوص انبیا بگویید که معلم و اخلاق مدار و مربی و تربیت‌کننده بودند، همه مورد قبول ماست؛ اما وقتی بگویید از طرف خدا حرف‌زدن را انبیا را نمی‌پذیریم. حتی نسبت به قرآن نیز چنین دیدگاهی دارند که اگر نمی‌گفتی از طرف خدا هستی، جای ت روی سرمان بود.

حجت الاسلام دکتر محمدجواد رودگر (دبیر علمی نشست)

نیاز است اینجا تفکیک صورت گیرد؛ چراکه عقل مصباح در مقام فهم و عقل مفتاح در مقام پذیرش هست؛ اما معیار حوزه دین به آن معنا نیست.

استاد حسن رحیم‌پورازغدی (ارائه‌دهنده)

عقل مفتاح می‌گوید من اصل مبنای حرف شما را اجمالاً خلاف عقل نمی‌بینیم. آیا این برای همراهی با انبیا کافی است؟ نگوئیم چند مدل عقل داریم؛ بهتر است بگوئیم عقل در سه مرحله دآوری می‌کند: یکی اینکه اصل آن را ممکن و معنادار می‌داند و در مراحل بعدی اگر عقل بتواند این را تأیید کرده و همپای آن بیاید. گاهی می‌گوئیم ضعف عقل است یا اینکه ضعف کشف است یا کشف نامعقول است یا عقل نامکشوف است. این بستگی دارد که شما کدام طرف قضیه باشی.



درخصوص کارکرد عقل که گاهی سلبی است و گاهی ایجابی، باید بگوییم که همین طور است. در خصوص مطلبی که گفتند، غیر از عقل و نقل معیار سومی به نام کشف داریم، اتفاقاً دعوا بر سر همین است که کشف چه کسی معیار برای داوری است. کشف خودت در مورد کشف خودت است، یعنی کشف بعدی ناسخ کشف بعدی است یا اینکه اصلاً تعارض نیست که شما دقیقاً صورت مسئله را جابه‌جا کردید و جوابی ندادید. اگر منظورتان این است که کشف دیگری معیار برای کشف بنده است که اصلاً به محل نزاع مصادره به مطلوب برگشتیم.

اینکه نمی‌توانیم قوای شناختی بعدی خودمان را انکار کنیم، یعنی نمی‌توانیم بگوییم عقل یا حس را انکار کنیم و از شکاکیت عبور کنیم و اصل حجیت را بپذیریم و بر حدود و حجیت آن بحث است. بله تا اینجا همان صورت مسئله بود. ما نمی‌توانیم فقط طرف عرفا باشیم یا فقط طرف عقلا. این را بنده متوجه نشدم که ما شاخص‌هایی در حوزه کشف داریم. این همان نقطه‌ای بود که به آنجا حمله کردیم. شما همان را دلیل بر حجیت می‌گیرید؟ فرمودید: شهود و راه عقل هم که باشد، باید تحت قاعده دربیاید و عقل محض نیست. بله سؤال اینجاست که تحت چه قاعده‌ای دربیاید؟ اگر مقام، مقام اثبات است، تحت قاعده و قواعد زبانی دربیاید. اینکه در حوزه تفسیر می‌گویند باید چندین علم را بلد باشید، به این دلیل است که تمامی تفسیر باید یک نقطه محوری داشته باشد و آن هم معنای لفظ است. نمی‌توانیم هم یک چیز را و هم خلاف آن را بر یک عبارت نسبت بدهیم. باید بگوییم که مرجحمان چه بوده است. لذا مجدد به قواعد اکتشاف نقل بر می‌گردیم.

اینکه عقل و نقل بالنسبه معتبرند و وقتی بحث از کشف و عقل و نقل می‌شود، برخی اظهار می‌کنند که هر سه اینها با هم چه ایرادی دارد. در اینکه اینها با هم قابل جمع‌اند که نزاعی نیست، پس اختلاف کجاست؟ اختلاف زمانی است که اینها با هم در نگاه اول قابل

جمع نیستند و گاهی در نگاه دوم و سوم هم قابل جمع نیستند. اینهایی که می‌گویند هر سه را قبول داریم، بیان می‌کنند که موج‌هایی را که قابل جمع نیست، چگونه ترجیح می‌دهید؟ اگر جایی تعارض غیر قابل حل بین نقل و عقل پیدا کردید یا عقل و شهود یا هر کدام، شما باید دو حرف بزنید: یا اینکه بگویید امکان ندارد تعارض قطعی بین دو تا از این سه مورد پیش بیاید؛ یعنی تمام مواردی که دعواست، لفظی و سوء تفاهم است یا اینکه چرا مواردی است که محل نزاع مشخص و اختلاف مبنایی است؟ لذا بگویید که چگونه از مرجع نقل و مرجع عقل عبور می‌کنید که می‌توانید بگویید خودمان کشف کردیم و خودمان هم می‌گوییم کشفمان درست است.

در این خصوص که فوکو می‌گوید افلاطون تنها در حوزه معقولات سیر می‌کند و باید بداند در بیرون چه اتفاقی می‌افتد، ما دعوایی بین کسانی که حکمت و عرفان و کلام و اینها را قایل‌اند و کسانی که بالعکس این موارد را نمی‌پذیرند، اینکه معیار خدمت به انسان و انسانیت است، اینکه اکثر جنایات به دست عرفا بوده که تهمت است و استنتاجی غیر متعارف است و به استناد کار یا نقل یک نفر نمی‌توان به همه تعمیم داد. اینکه هر کسی به اسم عرفان هر کاری بخواهد انجام دهد، معیار و معنویت نیست.

اینکه معیار، عمل عارف است نه صفات الهی که این هم اشتباه محض است. چیزی به اسم کمال لایق انسان را نمی‌توانیم به او برسیم جز با اتصاف به صفات الهی.